



## تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه بیست و یکم؛ یکشنبه ۱۳۹۴/۸/۲۴

### آیا تعیین مالکین در مقام اثبات لازم است؟

بعد از این که بیان کردیم در مقام ثبوت، تعیین بایع و مشتری لازم است حتی در کلی فی الذمه، این سؤال مطرح می شود که آیا تعیین مالکین در مقام اثبات هم لازم است به این که متعاقبین ابراز کنند که چه کسی بایع و چه کسی مشتری است؟

به نظر می آید تعیین مالکین در مقام اثبات لازم نیست و در نزد عقلاء همین مقدار که اثباتاً انشاء مبادله شود، بیع صادق است هر چند طرفین آن ابراز نشوند. سایر معاوضات خاصه از جمله اجاره و امثال آن نیز همین حکم را دارد؛ یعنی ابراز طرفین عقد در مقام اثبات لازم نیست.

### آیا شرط است هر یک از بایع و مشتری بدانند که طرف مقابل عقد کیست؟

همان طور که عرض کردیم لازم نیست که در مقام اثبات، در ایجاب و قبول ابراز شود که بایع و مشتری کیست، اما آیا شرط است که بایع بداند مشتری حقیقی کیست و نیز مشتری بداند بایع حقیقی کیست، ولو به حسب مقوله ای که قبل از عقد انجام داده اند؟

عرض می کنیم که بایع یا مشتری اگر عنایت نداشته باشند که با فرد خاصی معامله کنند - کما این که اغلب موارد چنین است - و قصد آن ها فقط فروش یا خرید متاع باشد، در این صورت لازم نیست که بایع بداند مشتری حقیقی چه کسی است و یا مشتری بداند بایع واقعی کیست، بلکه باید ثبوتاً قصد بایع و مشتری واقعی را اجمالاً ولو ارتکازاً داشته باشند، اما دانستن آنان به تفصیل لازم نیست.

اما اگر بایع یا مشتری به هر دلیل - مثل این که بایع تخفیف زیادی داده و می خواهد به دست خویشان

خود یا مثلاً به دست فلان فقیر برسد - قصد معامله با فرد خاصی را داشته باشند، در این صورت اگر ظاهر حالی وجود داشته باشد که طرف مقابل برای چه کسی می‌خرد یا می‌فروشد، این ظاهر حال مانند لفظ حجّت است و در واقع بایع یا مشتری می‌دانند که چه کسی طرف معامله‌ی آنهاست.<sup>۱</sup>

اما اگر ظاهر حالی وجود نداشته باشد و در عین حال قصد بایع یا مشتری، معامله‌ی با فرد خاص باشد، در این صورت لامحاله حکم به فساد معامله می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در سال گذشته عرض کردیم، تطابق بین ایجاب و قبول شرط است؛ یعنی ایجاب و قبول باید دقیقاً مطابق هم باشند حتی از حیث خصوصیت بایع و مشتری، و در چنین جایی چون شک در تطابق بین ایجاب و قبول و در نتیجه شک در تحقق نقل و انتقال داریم، استصحاب عدم تحقق عقد و عدم تحقق نقل و انتقال جاری شده و در نتیجه حکم به بطلان معامله می‌شود.

بنابراین اگر کسی وکیل از جانب چند نفر در خرید یا فروش متاعی باشد و ظاهر حالی وجود نداشته باشد که از جانب کدام موکلش عقد را انجام می‌دهد، در این صورت اگر بایع یا مشتری خاصی مورد عنایت باشد، لا محاله باید از او پرسیده شود که عقد از جانب کدام موکلش است و الا حکم به فساد معامله می‌شود. بله اگر بعداً بفهمند که اتفاقاً هر دو قصد واحد داشتند، در این صورت اگر انشاء از آنها صادر شده باشد، حکم می‌شود که معامله فی الواقع محقق شده است.

### آیا بایع می‌تواند ملک دیگری را با رضایت مالک، از جانب خود بفروشد؟

مسأله‌ی دیگری که در ما نحن فیه مطرح می‌شود این است که اگر مالک راضی باشد که فرد دیگری مثلاً

---

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۰۳:

[هل يعتبر تعيين الموجب للمشتري و القابل للبائع؟]

و أمّا تعيين الموجب لخصوص المشتري المخاطب، و القابل لخصوص البائع، فيحتمل اعتباره، إلّا فيما علم من الخارج عدم إرادة خصوص المخاطب لكلّ من المتخاطبين كما في غالب البيوع و الإجازات فحينئذ يرد من ضمير المخاطب في قوله: «ملكتك كذا أو منفعة كذا بكذا» هو المخاطب بالاعتبار الأعمّ من كونه مالكاً حقيقياً أو جعلياً كالمشتري الغاصب أو من هو بمنزلة المالك بإذن أو ولاية.

و يحتمل عدم اعتباره إلّا فيما علم من الخارج إرادة خصوص الطرفين، كما في النكاح، و الوقف الخاص، و الهبة، و الوكالة، و الوصية.

[مختار المؤلف و دلبله]

و الأقوى هو الأوّل؛ عملاً بظاهر الكلام الدالّ على قصد الخصوصية، و تبعية العقود للقصد.

و على فرض القول بالثاني، فلو صرح بإرادة خصوص المخاطب أتبع قصده، فلا يجوز للقابل أن يقبل عن غيره.

قال في التذكرة: لو باع الفضولي أو اشتري مع جهل الآخر، فإشكال، ينشأ من أنّ الآخر إنّما قصد تملك العاقد.

و هذا الإشكال و إن كان ضعيفاً مخالفاً للإجماع و السيرة إلّا أنّه مبنيّ على ما ذكرنا من مراعاة ظاهر الكلام.

کتاب او را از جانب خود بفروشد، چنین معامله‌ای چه حکمی دارد؟<sup>۲</sup>

تقریباً همه‌ی اعلام حکم به بطلان چنین بیعی کرده‌اند؛ زیرا بیع یعنی معاوضه و [مقتضای معاوضه این است که] معوض از ملک هر کسی که خارج می‌شود، عوض نیز داخل ملک او شود و بالعکس، در حالی که در بیع مذکور، چنین اتفاقی نمی‌افتد؛ چراکه معوض مثلاً از ملک عمرو که مالک است خارج می‌شود اما عوض داخل در ملک زید می‌شود.

اما از آن‌جا که چنین معاملاتی در بعض موارد واقع می‌شود، لذا در صدد توجیه آن برآمده و توجیحات متعددی ذکر کرده‌اند. از جمله این‌که بعضی گفته‌اند حقیقت این معامله آن است که عمرو ابتدا مال را به زید می‌بخشد و سپس زید مال را برای خود می‌فروشد. برخی دیگر هم گفته‌اند حقیقت این معامله چنین است که مالک به بایع وکالت می‌دهد که ملک او را بفروشد و ثمن آن را هم اخذ کند، سپس برای خودش مصرف کند.

عرض می‌کنیم حقیقت این است که عرف هیچ یک از این دو توجیه و امثال این دو را نمی‌فهمد؛ یعنی این معاملات را نه از باب این‌که بایع وکیل مالک است درست می‌داند و نه از باب این‌که مالک، مبیع را تملیک بایع کرده باشد، بلکه چنین معامله‌ای را به خاطر وجه دیگری صحیح می‌داند که ان شاء الله در آینده به طور مفصل بررسی می‌شود که آیا لازم است بایعین، مالکین باشند و یا این‌که اگر مأذون از جانب مالک هم بودند کافی است؟ اما فی‌الجمله در این‌جا عرض می‌کنیم که:

---

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۳۰۱:

و أمّا ما ذكره من مثال «من باع مال نفسه عن غيره» فلا إشكال في عدم وقوعه عن غيره، و الظاهر وقوعه عن البائع و لغوية قصده عن الغير؛ لأنه أمر غير معقول لا يتحقق القصد إليه حقيقة، و هو معنى لغويته؛ و لذا لو باع مال غيره عن نفسه وقع للغير مع إجازته كما سيجيء و لا يقع عن نفسه أبداً.

نعم، لو ملكه فأجاز، قيل بوقوعه له، لكن لا من حيث إيقاعه أولاً لنفسه؛ فإنّ القائل به لا يفرق حينئذٍ بين بيعه عن نفسه أو عن مالكة، فقصد وقوعه عن نفسه لغو دائماً و وجوده كعدمه.

إلّا أن يقال: إن وقوع بيع مال نفسه لغيره إنّما لا يعقل إذا فرض قصده للمعاوضة الحقيقية، لم لا يجعل هذا قرينة على عدم إرادته من البيع المبادلة الحقيقية، أو على تنزيل الغير منزلة نفسه في مالكيّة المبيع كما سيأتي أنّ المعاوضة الحقيقية في بيع الغاصب لنفسه لا يتصور إلّا على هذا الوجه؟ و حينئذٍ فيحكم ببطلان المعاملة؛ لعدم قصد المعاوضة الحقيقية مع المالك الحقيقي.

و من هنا ذكر العلامة و غيره في عكس المثال المذكور: أنّه لو قال المالك للمرتهن: «بعه لنفسك» بطل، و كذا لو دفع مالاً إلى من يطلبه الطعام و قال: اشتر به لنفسك طعاماً.

هذا، و لكن الأقوى صحّة المعاملة المذكورة و لغوية القصد المذكور؛ لأنّه راجع إلى إرادة إرجاع فائدة البيع إلى الغير، لا جعله أحد ركّني المعاوضة. و أمّا حكمهم ببطلان البيع في مثال الرهن و اشتراء الطعام، فرادهم عدم وقوعه للمخاطب، لا أنّ المخاطب إذا قال: «بعته لنفسى»، أو «اشتريته لنفسى» لم يقع لمالكة إذا أجاز.

و بالجملة، فحكمهم بصحّة بيع الفضولي و شرائه لنفسه، و وقوعه للمالك، يدلّ على عدم تأثير قصد وقوع البيع لغير المالك.

ثمّ إنّ ما ذكرنا كلّ حكم و وجوب تعيين كلّ من البائع و المشتري من بيع له و يشتري له.

صرف نظر از روایاتی که بیان می‌کند «لا بیع إلا فی ملک» و مقدار دلالت آن‌ها، عرف این موارد را بیع می‌داند، پس معلوم می‌شود که آنچه در بیع لازم است، معاوضه و تبدیل ملکی به ملک دیگر است و لازم نیست که حتماً خود بایع، مالک باشد بلکه همین اندازه که مأذون از طرف مالک باشد که این مال را داخل در ملک دیگری کند، کافی برای صحت بیع است [و بیش از این تبدیل و مبادله، در صدق بیع شرط نیست].

هم‌چنین فرع دیگری این‌جا مطرح می‌شود که اگر مالک بعداً به بیع بایع راضی شود و اجازه دهد - چه راضی شود به بیعی که انشاء شده، و چه راضی شود که بیع برای خودش واقع شود - آیا این بیع صحیح است یا نه؟ که ان شاء الله در مبحث بیع فضولی بررسی می‌شود.

### **تخالف بین قصد بایع و مشتری در معامله‌ای که شخص خاص مورد عنایت باشد**

اگر ظاهر حال این بود که بایع یا مشتری به قصد فرد خاصی معامله نمی‌کند اما بعد از عقد یکی از آن‌ها مثلاً بایع ادعا کند که قصدش بیع به فرد خاصی بوده اما مشتری به حسب ظاهر حال استفاده کرده بود که قصد بایع، فروش به شخص خاصی نیست، حکم این معامله چگونه است؟

**عرض می‌کنیم:** اگر بعد از عقد بدانند که قصد یکی از متعاقدين معامله‌ی با فرد خاصی بوده، در این صورت بیع باطل است؛ زیرا تطابق واقعی بین ایجاب و قبول وجود ندارد.

اما اگر اختلاف کردند، در این‌جا دو مسأله مطرح می‌شود:

**مسأله اول** این‌که اگر متبایعین به قاضی مراجعه کنند و بایع بگوید من قصدم بیع به فرد خاصی بوده و معامله باطل است، اما مشتری بگوید ظاهر حال، بیع به فرد خاص نبوده، در این‌جا قول مشتری مقدم می‌شود؛ چراکه قول او مطابق دلیل و قاعده است. بلکه همان‌طور که گفتیم اگر مشتری بدانند که قصد بایع فروش به فرد خاصی بوده، این بیع فی الواقع باطل است.

**مسأله‌ی دوم** اگر بایع قصدش بیع به فرد خاصی بوده و مشتری به حسب ظاهر حال یا حتی بواسطه‌ی علم خطایی، گمان کرده که قصد بایع بیع به هر فردی است، در این‌جا مشتری چون حجت دارد می‌تواند در مبیع تصرف کند، اما بایع که می‌داند فرد خاصی را ارده کرده بود، نمی‌تواند در ثمن تصرف کند و باید راه تخلصی پیدا کند [که فعلاً خارج از محل بحث ماست].

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی